

رزم‌گشایی متن نشانه‌ها با علامت معنی‌دار در متن^۱

مرتضی منادی*

چکیده

هیچ متنی بدون پیام نیست. بعضی متن‌ها پیام‌های آشکار، بعضی دیگر پیام‌های پنهان، و بعضی هر دو پیام آشکار و پنهان دارند. خوانندگان متن، برای فهم آن، آگاهانه یا ناخودآگاه آن را تحلیل می‌کنند. در خوانش متن سه حالت صورت می‌گیرد. گاهی مؤلف ملاک است؛ گاهی خود متن یعنی، مرگ مؤلف مطرح است؛ و گاهی خود خواننده ملاک اصلی است. در هر حال اتفاقی که رخ می‌دهد، تحلیل محتوای متن است. تحلیل محتوا، خواننده را به رمزگشایی متن سوق می‌دهد. روان‌کاوی، زبان‌شناسی، هرمنوتیک، جامعه‌شناسی هنر، جامعه‌شناسی ادبیات و جامعه‌شناسی زبان از جمله دیدگاه‌های بررسی متن هستند که هر یک نشانه‌هایی را برای تحلیل متن در نظر می‌گیرند. کلیدواژه‌ها: متن؛ خواننده؛ رمز گشایی؛ نشانه‌ها؛ تحلیل محتوا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. برگرفته از طرح پژوهشی باعنوان «بررسی چگونگی ساختار زبان زنان طبقات مختلف اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی» (با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء).

*. جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء(س) mortezamonadi@Alzahra.ac.ir

مقدمه

هر متنی دنیایی از اسرار در خود نهفته دارد و هر خواننده‌ای ارتباط متفاوتی با متن برقرار می‌کند که از مصرف‌کننده محض (انفعال در مقابل متن) تا مخاطب فعال (سازنده متن جدید، یا فهم پیام متن) متغیر است. از تحلیل نویسنده متن در گذر از متن تا تحلیل خود متن یا جایگاه و بررسی خود خواننده، ارتباطات با متن را نشان می‌دهند. بررسی و تحلیل متن، تحلیل محتوا^۱ است که نوعی رمزگشایی متن است. از این رو، بحث و بررسی متن روش تحلیل محتوا را مطرح کرده که بیشتر در راستای روش پژوهش کیفی (منادی، ۱۳۸۹) معنی دارد. بر خلاف تعدادی از پژوهشگران که تحلیل محتوا را ابزاری در کنار ابزار دیگر روش کیفی می‌دانند، در این مقاله، بر اساس سنت فرانسوی، به‌خصوص افکار ژرژ لاپاساد^۲ (۱۹۹۱) و لاپلانتین^۳ (۲۰۰۰)، تحلیل محتوا وسیله‌ای و ابزاری در خدمت مردم‌نگاری (پس از اینکه مردم-نگار مراسم یا واقعه مورد مشاهده و گفت‌وگو با افرادی را یادداشت کرد)، مصاحبه (پس از آنکه متن مصاحبه بر روی کاغذ آمد)، مشاهده (پس از آنکه جزئیات سیاهه مشاهده بر روی کاغذ ثبت شد)، و بررسی اسناد (نامه‌ها و سندهای رسمی یا آیین‌نامه‌ها) که در اصل نوشتار هستند، یا حتی تحلیل فیلم (مستند یا هنری یا سینمایی) تعریف شده است. یعنی، در هر حال زمانی که ما در مقابل متنی یا اثری (مانند نقاشی) قرار می‌گیریم که به هر وسیله‌ای یا ابزاری به دست آمده است، عمل تحلیل محتوا را انجام می‌دهیم. زیرا، مردم‌نگاری، مصاحبه، و مشاهده، ابزار جمع‌آوری اطلاعات هستند؛ ولی تحلیل محتوا وسیله‌ای است در خدمت ابزارهای مطرح شده که اطلاعات را جهت بررسی موضوع، به داده تبدیل می‌کند.

گاهی متن به شکل یک اثر هنری است. برای مثال شعر، رمان، و قطعات ادبی که دقیقاً اثری هنری هستند و صبغه هنری دارند. از این رو، زمانی که در مقابل متن قرار می‌گیریم، در واقع در برابر اثری هنری هستیم. در زمانی دیگر، متن یک اثر تاریخی است، مانند آیین‌نامه یا نامه‌هایی که تاریخی شده‌اند و در مواقعی، متن گفت‌وگویی (مصاحبه) است که بر روی کاغذ پیاده شده است. لذا، ما با نوشتار سر و کار داریم. در این میان، نخستین «عرصه‌ای» که

1. Analyse de contenu
2. Lapassade Georges
3. Laplantine Francois

هرمنوتیک وظیفهٔ ارائه‌اش را برعهده می‌گیرد، زبان و خاصه زبان مکتوب است» (هوی، ۱۳۷۸: ۱۰). در هر حال، رشته‌های مختلف، دیدگاه‌ها، رویکردها، و نظریه‌هایی متعددی به متن و بررسی آن پرداخته‌اند و هریک در عظمت متن، فهم آن، شناخت آن، و درک پیام آن مطالبی را مطرح کرده و نتایجی را به دست آورده‌اند که در جای خود ستودنی هستند. هدف مقالهٔ حاضر، شناخت و معرفی رویکردهای مختلف در ارتباط با متن و سپس بررسی متن‌هایی است که پس از مصاحبه با زنان بر روی کاغذ پیاده و از منظر جامعه‌شناسی زبان، به کمک اندیشهٔ هرمنوتیک تحلیل محتوا شده‌اند.

رویکردهای مختلف به متن

جامعه‌شناسی هنر (هینیک^۱، ۱۳۸۴)، روانکاوی ادبیات (فروید^۲، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۴)، زبان-شناسی (دوسوسور^۳، ۱۳۸۶)، هرمنوتیک (هوی^۵، ۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی ادبیات (پوینده، ۱۳۹۰)، و جامعه‌شناسی زبان (برنشتین^۶، ۱۹۷۶)، هریک از منظری، و بخشی از متن یا مسئله‌ای را در ارتباط با متن، مورد توجه و بررسی قرار داده‌اند و سعی در کالبدشکافی آن داشته‌اند که در زیر به آن می‌پردازیم.

جامعه‌شناسی هنر

جامعه‌شناسی هنر یکی از نگاه‌های تحلیلی به متن است، زیرا جامعه‌شناسی هنر از منظر جامعه‌شناسی به هر اثری به‌عنوان یک هنر-اثر تصویری (مانند فیلم یا نقاشی) یا نوشتاری (مانند شعر، تئاتر، و رمان) می‌نگرد و آن را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد. اگر هنر را از منظر جامعه‌شناسی بررسی کنیم، با سه دیدگاه روبه‌رو می‌شویم. دیدگاه نخست، جامعه‌شناسی تفسیری بر محور آثار هنری است. این جامعه‌شناسی رابطهٔ نزدیکی با تاریخ، زیبایی‌شناسی، فلسفه و حتی با نقد هنری دارد. در اینجا، هنر برای هنر مورد بررسی

1. Heinrich Natali
2. Freud Sigmund
3. De Saussure Ferdinand
4. Hermeneutique
5. David Hoy
6. Basil Bernstein

قرار می‌گیرد. در بررسی دوم، روش‌شناسی اساساً آماری است و آثار هنری مطالعه نمی‌شوند. موضوع این نوع بررسی‌ها عبارت‌اند از: عموم مصرف‌کنندگان کالاهای هنری (بازدیدکنندگان از موزه‌ها و نمایشگاه‌های هنری)، گردش مالی، بازار کالاهای هنری، تولیدکنندگان آثار هنری، اطلاع‌رسانی بیشتر به صورت گزارش بررسی‌ها - «ادبیات خاکستری» - است و به ندرت در آثاری منتشر می‌شوند که برای عموم قابل دسترس باشند. در واقع، ارتباط هنر با مردم و جایگاه هنر بررسی می‌شود. جایگاه سوم، جامعه‌شناسی هنر مؤسسات تحقیقاتی است که گستره آن از گزارش‌های ادبی تا تحلیل‌های آماری را شامل می‌شود (هینیک، ۱۳۸۴: ۱۴ و ۱۵). ما دیدگاه چهارم را نیز بر این سه دیدگاه می‌افزاییم: جامعه‌شناسی هنر به منزله اثر هنر بر مردم و بر جامعه، در جهت سلامت روان و ارتقای فرهنگ مردم، که در صورت مبتذل بودن هنر، منحرف کردن و تنزل فرهنگ مردم را به دنبال دارد. در واقع، اینکه «چقدر یک اثر هنری برای جامعه و بر روی جامعه اثرگذار است» مورد سؤال است. در ادبیات پیروی از مکتب کلاسیسم فرانسوی هم زیبایی‌شناسی و هم آموزشی بودن اثر ادبی مد نظر است (سیدحسینی، ۱۳۸۹: ۱۰۳). در مواقعی نیز هنر تبلور افکار و واقعیت‌های جامعه است. پس، در این حالت، بررسی هنر، بررسی وضعیت آن جامعه است.

هینیک معتقد است از منظر جامعه‌شناسی، سه نسل، در مقاطع زمانی متفاوت، سه نگاه متفاوت به هنر دارند. «توجه به هنر و جامعه» زیبایی‌شناسی جامعه‌شناختی نامیده می‌شود. این دغدغه برای بستگی میان هنر و جامعه در عین حال در زیبایی‌شناسی و فلسفه نیمه اول قرن بیستم، در سنت مارکسیستی و در میان مورخان هنر نامتعارف، حول و حوش جنگ جهانی دوم، به ظهور رسید. نسل دوم، حول و حوش جنگ جهانی دوم ظهور کردند. این پژوهشگران با در پیش گرفتن روش بررسی‌های اسنادی، مساعیشان را صرف تعیین جایگاه هنر در جامعه نمودند: میان هنر و جامعه «برون بود»^۱ وجود ندارد که لازم باشد کاهش داد یا افشا کرد، بلکه میانشان نوعی رابطه همپوشی وجود دارد که باید آشکار ساخت. در دهه ۱۹۶۰، نسل سوم پدیدار شد. از دید آن‌ها مسئله تحقیق، نه «هنر و جامعه» است و نه «هنر در جامعه»، بلکه مسئله تحقیق «هنر به مثابه جامعه» است، یعنی مجموع کنش‌های متقابل، کنشگران، نهادها، و اشیا به گونه‌ای با هم تحول یابند تا آنچه را که «هنر» می‌نامند، تحقق یابد (هینیک، ۱۳۸۴: ۲۸-۳۰).

1. Extériorité

روانکاوی و متن

روانکاوی فروید (۱۳۷۹) نیز با تأکید و تفسیر بر کاربرد واژه‌ها و کلمات توسط افراد به زبان توجه داشته، به‌خصوص لاکان^۱ در این زمینه ایده‌هایی را مطرح می‌کند. «زبان در نظریهٔ لاکانی نقشی حیاتی بازی می‌کند. شکل‌گیری آن از طریق لذت است و بر مبنای احساس کنترل رشد می‌کند. در واقع، زبان، هویداسازی فقدان را بر عهده دارد که لاکان آن را در کانون سوژه‌ها قرار می‌دهد (بارکر، ۱۳۸۷: ۱۹۹).

در واقع، اگر به رویا به‌عنوان یک متن بنگریم- زیرا رویا دارای کلمات، مفاهیم، جملات، روایت‌ها و نقل تصاویر است- می‌توان از تعبیر رویا به‌عنوان تفسیر متن که پنهان است یا در ناخودآگاه متن قرار دارد، بهره جست.

فروید عوامل متعددی را در فهم ضمیر ناخودآگاه فرد در نظر می‌گیرد تا به چهرهٔ واقعی ولی پنهانی انسان پی ببرد. بخشی از اینها را پاراپراکسی می‌نامد که عبارت‌اند از: لغزش زبانی، کژخوانی، بدشنیدن، فراموشی موقت، و کژگذاردن (فروید، ۱۳۸۶: ۲۴). بخش دومهٔ تداعی آزاد و بیان رویاها هستند که با تعبیرشان می‌توان شخصیت واقعی فرد را شناخت. «مطالعهٔ رویاها نه تنها بهترین راه برای آماده شدن جهت بررسی روان‌نژندی‌هاست. رویاها خود نیز نوعی سمپتوم روان‌نژادانه هستند که برتری گرانمایی نیز دارند: رویاها برای تمام افراد سالم اتفاق می‌افتند» (همان: ۲۵). در واقع، «اولین چیزی که در تمام رویاها مشترک است، این است که ما در جریان رویاها، خواب هستیم. رویا دیدن آشکارا فعالیت ذهنی در حین خواب است» (همان: ۳۱)، ولی حتی اگر «رویاها پیش پا افتاده باشند، در هر صورت وجود دارند، پس می‌توانیم در جهت تبیین علت وجودیشان حساب پس بدهیم. چرا حیات ذهنی نمی‌تواند به خواب برود؟ دلیل آن احتمالاً این است که چیزی وجود دارد که برای ذهن هیچ آسودگی باقی نمی‌گذارد» (همان: ۳۳). به عبارتی، رویاها «نه از زمرهٔ پدیده‌های سوماتیک (بدنی)، بلکه پدیده‌هایی روانی هستند» (همان: ۵۳). در واقع، «ما از رویابین نمی‌خواهیم که مفهوم رویایش را مستقیماً به ما بگوید، اما او توان آن را خواهد داشت که ریشهٔ آن و چرخهٔ افکار و علایقی را که از آن‌ها این رویا برخاسته پیدا کند» (همان: ۵۹). به زبان دیگر، «آنچه رویا را بر می‌انگیزاند یک

آرزوست و برآوردن این آرزوست که محتوای رویاها را تشکیل می‌دهد» (همان: ۹۵). بدین ترتیب، «عملی که رویای پنهان را به شکل آشکار رویا تغییر می‌دهد رویا-کار نامیده می‌شود. عملی که در جهت عکس تلاش می‌کند تا از رویای آشکار به شکل پنهان آن برسد کار تعبیر نامیده می‌شود. هدف کار تعبیر برگرداندن رویا-کار است» (همان: ۱۵۶). در هر حال، تعبیر رویا تحلیل متن است و.

ادبیات از منظر روانکاوی سه نوع رویکرد در سه دوره متفاوت دارد. «نقد ادبی روانکاوانه را بنیان‌گذار روانکاوی یعنی خود فروید آغاز کرد. در نقد روانکاوانه کلاسیک، متن ادبی جلوه‌گاه نشانه‌های روان رنجوری نویسنده محسوب می‌شود. شالوده این رویکرد از این قرار است که متن ادبی همان کارکردی را برای نویسنده دارد که رویا برای رویابین، یعنی داستانی که داستان‌نویس می‌نویسد، یا شعری که شاعر می‌سراید، یا فیلمی که کارگردان می‌سازد، رضای استتار شده میلی است که در دوره کودکی هنرمند برای او منع شده بود و اکنون به یک نوع دیگر، به شکل یک اثر هنری، سر بر می‌آورد و خود می‌نماید» (پاینده، ۱۳۹۰: ۲۶۱). اما نقد روانکاوانه به تدریج متحول شد و بعدها شکل دیگری به خود گرفت. در این دوره، منتقدان روانکاوان به جای اینکه شناختی از روان نویسنده به دست دهند، شخصیت‌های ادبی را مورد تحلیل روانکاوانه قرار دادند (همان: ۲۶۸). سومین و جدیدترین رویکرد نقد روانکاوانه، رویکردی است که مبتنی بر الگوی ساختاری ذهن در نظریه فروید است و از سه نظر در نقد ادبی تحول ایجاد کرده است: یکی اینکه «خود» را نیروی خلاق شمرده است و به این ترتیب تأکید نقد روانکاوانه را از نویسنده به متن و ویژگی‌های صوری و شکلی متن معطوف کرده است. دیگر اینکه، شکل زیباشناختی متن را منبع لذت و تنظیم‌کننده اضطراب خواننده می‌داند. سوم اینکه، کانون توجه را به تدریج از متن به خواننده معطوف کرده و به این طریق نظریه روانکاوانه واکنش خواننده را به وجود آورده است. یکی از رهیافت‌های نقادانه‌ای که به‌ویژه از دهه ۱۹۶۰ به این سو نظریه‌پردازی شده، رهیافت موسوم به «نقد مبتنی بر واکنش خواننده» است (همان، ۲۷۲). بنابراین، تفسیر و تحلیل صاحب اثر، تفسیر و تحلیل خود اثر و تفسیر و تحلیل خواننده، سه نگاه متفاوت حوزه روانکاوی در ارتباط با اثر هنری است. برای مثال، تحلیل روانکاوانه بوف کور صادق هدایت تحلیل مؤلف را نشان می‌دهد که توسط محمد صنعتی صورت گرفته است (صنعتی، ۱۳۸۰).

زبان‌شناسی و متن

نگاه به متن را از منظر زبان‌شناسی نیز می‌توان نگرینست. دو سوسور «تولید معنی را با ارجاع به نظامی از تفاوت‌های ساختاری در زبان تبیین می‌کند. او، به‌جای مطالعه کاربردهای خاص سخن که افراد در زندگی روزمره به‌کار می‌گیرند (پارول^۱)، به بررسی قوانین و قراردادهایی پرداخت که به زبان (لانگ^۲) سازمان می‌دهند. سوسور و به‌طور کلی ساختارگرایی، بیشتر به ساختارهای زبان توجه می‌کنند تا نمودهای واقعی آن» (بارکر، ۱۳۸۷: ۱۶۵). همچنین، «از نظر سوسور، نظام دلالت را مجموعه‌ای از نشانه‌ها می‌سازد که برحسب سایر عناصر تشکیل دهنده خود تحلیل می‌شوند. مؤلفه‌های یک نشانه را دال و مدلول می‌نامند. دال، شکل یا واسطه‌ای از نشانه‌هاست، مدلول را باید از طریق مفاهیم و معانی درک کرد» (همان: ۱۶۶).

برای مثال، خوک یک دال است، مدلول آن نام حیوانی است. در واقع، معنای این دال حیوان است. ولی «معنا مستعد آن است که تا بی‌نهایت تکثیر شود. معنی هرگز ثابت نیست، بلکه همواره در حال انگیزش و تکمیل شدن است» (همان: ۲۲۰). از این جهت، مدلول آن خوک هم در جامعه غرب که از گوشت آن استفاده می‌کنند و هم در جامعه ما که خوردن آن حرام است، به معنای کثیف می‌باشد. اما برای مثال، مرغ که به‌عنوان دال، مدلولش نام حیوان دیگری است وضعیت دیگری دارد. در زبان عامیانه فرانسوی، در موقع اهانت به پلیس از واژه مرغ استفاده می‌کنند که حاکی از نقش فرهنگ در نوع معانی‌های مدلول برای یک دال است. در واقع، «فرهنگ را می‌توان چون راهنمای قاعده‌مند معنا در نظر گرفت. این راهنماها را گفتمان‌های متقاطع می‌سازند که ابژه‌ها و عملکردها از طریق آن‌ها معنا پیدا می‌کنند» (همان: ۲۲۰).

همچنین، به باور کالر، «نخستین اصل نظریه زبانی دو سوسور به کیفیت بنیادین نشانه مربوط می‌شود. نشانه زبانی اختیاری است. ترکیب حاصل از دال و مدلول از ذاتی اختیاری برخوردار است» (کالر، ۱۳۸۶: ۱۸). وی می‌افزاید: «زبان گنجینه لغات نیست و به‌همین دلیل، مدلول‌هایش نیز مفاهیمی از پیش موجود به‌شمار نمی‌روند، بلکه مفاهیمی تغییرپذیر و اتفاقی‌اند که از وضعیتی به وضعیت دیگر زبان دگرگون می‌شوند» (همان: ۲۳). حتی وی معتقد است که «در اندیشه دو سوسور مدلول‌ها در یک جامعه در گذر زمان نیز دچار تغییر می‌شوند» (همان: ۲۶).

1. Parole
2. Langue

یعنی مدلول‌ها اموری ثابت نیستند و نه تنها در یک جامعه بلکه در ارتباط با افراد مختلف نیز متفاوت است. به عبارتی، در اینجا بحث فرهنگ یا سرمایه فرهنگی^۱ (بورديو، ۱۹۸۹) صاحب معنی یا صاحب مدلول مطرح می‌شود.

رولاند بارت معتقد است که «ما می‌توانیم از دو نظام دلالت سخن بگوییم: دلالت صریح و دلالت ضمنی. دلالت صریح (اولیه)، سطح توصیفی و تحت‌اللفظی معنی است که میان همه اعضای فرهنگ مشترک است. برای مثال، خوک بر مفهومی دلالت دارد که نشان دهنده حیوان مفید صورتی رنگی در مزرعه است که پوزه دمی تاب خورده دارد. دلالت ضمنی (ثانویه)، در بردارنده معنایی است که با ارتباط یافتن دال‌ها با علائق فرهنگی وسیع‌تر تولید می‌شوند. در اینجا، معنا، شامل پیوندی از نشانه‌ها با سایر رمزگان فرهنگی معناست. بنابراین، دال خوک در اینجا ممکن است بر اساس رمزگان حاشیه‌ای یا واژگانی، بر افسر پلیسی رذل یا فردی معتقد به برتری ذاتی مردان دلالت داشته باشد» (بارکر، ۱۳۸۷: ۱۷۰). از این رو، به دلیل تفاوت بین افراد و در مقیاس بزرگ‌تر بین فرهنگ‌ها، مدلول‌های متفاوتی برای یک دال مشخص وجود دارد. در واقع، «بارت به جای پذیرش معنای ثابت صریح برای نشانه‌ها، به چند معنایی نشانه‌ها معتقد است، یعنی نشانه‌ها حامل معانی بالقوه بسیاری هستند. لذا تفسیر متون به گنجینه فرهنگی خوانندگان و شناخت رمزگان اجتماعی آن‌ها بستگی دارد» (همان: ۱۷۳).

ژاک دریدا نیز معتقد است که تکثر مدلول برای دال‌ها وجود دارد. یعنی هر فردی یا هر جامعه‌ای مدلول خاص خود را در ارتباط با یک دال خاص دارد. از نظر دریدا، «معنا واجد این توانایی بالقوه است که تا بی‌نهایت تکثیر شود. برعکس، فوکو، به بررسی این مطلب می‌پردازد که چگونه معانی به‌طور موقت در گفتمانی ثابت و قاعده‌مند می‌شوند. گفتمان ابژه دانش را به شکلی قابل فهم می‌سازد، تعریف و تولید می‌کند، و سایر اشکال خرد را به مثابه امر قابل فهم طرد می‌کند» (همان: ۱۸۶). در واقع، «گفتمان‌ها شیوه‌های سخن گفتن در باره موضوعی خاص با درونمایه‌های تکراری یا مجموعه‌هایی از ایده‌ها، عملکردها، و اشکال دانش را از خلال عرصه‌های فعالیت فراهم می‌کنند» (همان: ۱۸۷). به دنبال آن، فوکو استدلال می‌کند که گفتمان نه تنها آنچه را قاعده‌مند می‌کند که می‌توان تحت شرایط اجتماعی و فرهنگی معین بیان کرد، بلکه مشخص می‌کند که چه کسی، چه زمانی و در چه مکانی می‌تواند سخن بگوید (همان: ۱۸۷).

1. Capital Culturel

در اینجا بحث اهمیت و نقش قدرت برای مهم جلوه دادن مدلولی خاص ملاک است. دانش در عملکردهای قدرت شکل می‌گیرد و با توسعه، بهینه‌سازی، و تکثیر تکنیک‌های نوین قدرت ساخته می‌شود و لذا عبارت تحلیلی قدرت/دانش به وجود می‌آید (همان: ۱۹۰). از این رو، حتی «رژیم حقیقت (آنچه حقیقت شمرده می‌شود) مدرنیته، در بردارنده رابطه دانش/قدرت است» (همان: ۱۸۸). فوکو، بحث پیرامون قدرت را به این صورت مطرح می‌کند که یک رابطه دو سویه بین دانش و قدرت وجود دارد. یعنی اگر قدرتی بخواهد دانشی رشد می‌کند و در همان قیاس گفتمانی یا واژه‌ای را تقویت می‌کند. از طرف دیگر، خود دانش در تقویت قدرت می‌کوشد. به عبارتی، دانش از منظر فوکو «پرسشی درباره کشف حقیقت نیست، بلکه پرسش از برساخت تفاسیری درباره جهان است که ما آن‌ها را درست فرض می‌کنیم» (همان: ۳۶۲). لذا فوکو به مدلول‌های خاص تصنعی که بر پایه قدرت هستند، باور دارد و فرد را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد.

در ارتباط با نقش فرد در شکل مدلول، رورتنی معتقد است که «اغلب باورهایی که ما ادعای درستی آن را داریم، به واقع درست هستند، اما واژه درست به یکسانی میان زبان و واقعیت اشاره ندارد، بلکه گفتن این مطلب که بسیاری از عقاید ما درست هستند، مترادف با گفتن این مطلب است که ما با افراد دیگر بر سر پذیرش ویژگی آن رویدادها توافق داریم. یعنی واژه درست، عبارتی معرفت‌شناسانه نیست که به رابطه میان زبان و واقعیت اشاره داشته باشد، بلکه عبارتی قراردادی است که دال بر درجه توافق و همکاری عادت‌های کنش است» (همان: ۲۱۲ و ۲۱۳). در نتیجه، مدلول‌ها بیشتر برساخته‌ای اجتماعی و قراردادی هستند. از دیدگاه ویتگنشتاین، «زبان نوعی حضور متافیزیکی نیست، بلکه ابزاری است که حیوان ناطق یا انسان برای هماهنگ کردن کنش‌هایش در بستر روابط اجتماعی به کار می‌گیرد. معنای یک واژه، همان کاربرد آن در زبان است. زبان هم کنش است و هم راهنمای کنش. با این حال، ویتگنشتاین بیش از دریدا بر ویژگی پراگماتیستی و اجتماعی زبان تأکید می‌کند» (همان: ۲۰۶). رورتنی، مانند ویتگنشتاین «زبان را ابزاری می‌داند که ارگانیک‌سازی انسانی آن را به کار می‌برد. به-خصوص زبان، تاکتیکی مفید در پیش‌بینی و کنترل رفتارهای آینده آن است» (همان: ۲۱۰).

هرمنوتیک و متن

هرمنوتیک نگاهی عمیق و خاص به متن دارد. البته، اصطلاح هرمنوتیک در اصل به معنی متون مقدس بود. در فلسفه و علوم اجتماعی معاصر، هرمنوتیک معنای دیگری یافته و اشاره به مطالعه فرآیندی دارد که افراد به وسیله آن به معنی یک متن دست می‌یابند؛ می‌تواند اشاره به یک سند (مانند کتاب راهنمای برنامه درسی) داشته باشد، اما همچنین می‌تواند به آداب اجتماعی، اسطوره‌های فرهنگی و هر چیز دیگری اشاره داشته باشد که حاوی پیامی است که می‌توان آن را خواند (گال، ۱۳۸۶: ۱۱۰۰).

به اعتقاد ریکور، فیلسوف فرانسوی، «هرمنوتیک نظریه عمل فهم است در جریان روابطش با تفسیر متون. اصل هادی من فعلیت «گفتار» به عنوان «متن» است» (هوی، ۱۳۷۸: ۹). یا در جای دیگری می‌گوید: «هرمنوتیک فن و هنر تفسیر است که هدف آن پرده برداشتن از انسجام یا معنی نهفته در یک متن یا چیزی شبیه متن است، متنی که معنای آن از جهتی مبهم است» (کانرتون، ۱۳۸۵: ۱۱۷). ریکور در این ارتباط بحث تفسیر را مطرح می‌کند. «فعل روشن ساختن که در مبادله مشخص پیام‌ها میان مخاطبان رخ می‌دهد، به درستی تفسیر نامیده می‌شود. و منظور از آن مشخص ساختن این امر است که گوینده، کدام پیام نسبتاً تک معنا را بر اساس بنیان چند معنای واژگان مشترک مستفاد کرده است. به دست دادن گفتار نسبتاً تک معنا با کلمات چند معنا و مشخص کردن این اراده به تک معنایی در پذیرش پیام‌ها، نخستین و ابتدایی‌ترین کار تفسیر است» (هوی، ۱۳۷۸: ۱۱). وی می‌افزاید که به باور شلایر ماخر دو نوع تفسیر وجود دارد: تفسیر دستوری و تفسیر روان‌شناختی. «تفسیر دستوری متوجه مشخصات گفتاری است که مشترک یک فرهنگ است. تفسیر روان‌شناختی به فردیت، نوع نهفته در پیام یک مؤلف التفات دارد. اکنون اگر این دو نوع تفسیر به یکسان معتبر باشند ما نمی‌توانیم هر دو را در عین حال به کار بندیم. همانطور که شلایر ماخر می‌گوید: توجه به زبان مشترک یعنی فراموش کردن نویسنده و فهمیدن یک فرد یعنی فراموش کردن زبان او، زبانی که از جلوی چشمان ما می‌گریزد. ما یا عنصر مشترک را درک می‌کنیم یا عنصر ویژه را. نخستین نوع، تفسیر «عینی» خوانده می‌شود. دومین نوع تفسیر بدون شک به سبب کیفیت ذاتی «صناعت» [ادبی]، فنی نامیده می‌شود. هدف واقعی هرمنوتیک با همین نوع دوم تفسیر حاصل می‌شود، زیرا مسئله صرف نظر از زبان، رسیدن به ذهنیت نویسنده است» (همان: ۱۵). کانرتون معتقد است

که ریکور از دو سبک هرمنوتیکی متفاوت سخن گفته است. یکی از آن‌ها هرمنوتیک را آشکار کردن یا باز یافتن معنایی می‌داند که همچون یک پیام یا ابلاغ به مفسر عرضه می‌شود، درحالی‌که دیگری هرمنوتیک را روشی برای رازگشایی، برای کاستن از توهم یا دروغ می‌بیند (کانرتون، ۱۳۸۵: ۱۱۷). در هر حال، هرمنوتیک یکی از رویکردهای مهم فهم و رمز‌گشایی متن است که در تحلیل محتوای جایگاه ویژه‌ای دارد.

جامعه‌شناسی ادبیات و متن

از منظر جامعه‌شناسی ادبیات، به باور لوسین گلدمن، سه مسیر پژوهش متفاوت ولی مکمل وجود دارد. نخست، مجموعه‌ای از بررسی‌های جامعه‌شناختی دربارهٔ چاپ، پخش، و به‌ویژه دریافت یا پذیرش آثار ادبی است. گروه دوم، به بررسی برخی جنبه‌های جزئی متون ادبی در مقام نشانه‌ها و فرامودهای آگاهی جمعی و دگرگونی‌های آن می‌پردازد؛ و سوم، آفرینش ادبی به معنای اخص. این نوع جامعه‌شناسی، اثر را همانقدر پدیده‌ای اجتماعی می‌داند که آفرینشی فردی یا حتی آن را بیشتر پدیده‌ای اجتماعی می‌داند (پوینده، ۱۳۹۰: ۵۰-۵۲). ولی ژاک لنار، از دو مفهوم جامعه‌شناسی ادبیات یا جامعه‌شناسی ادبی نام می‌برد. جامعه‌شناسی ادبیات که بخش جدایی‌ناپذیر جامعه‌شناسی [عمومی] است برای کاربرد روش‌های جامعه‌شناسی در مورد پخش، فروش و خوانندگان، نهادهای ادبی، گروه‌های حرفه‌ای مانند نویسندگان، استادان یا منتقدان، و در یک کلام هر آنچه در ادبیات خارج از خودِ متن ادبی است، تلاش می‌ورزد. اما جامعه‌شناسی ادبی یکی از روش‌های علوم ادبیات است، یعنی روشی انتقادی که به متن (از واج‌شناسی تا معناشناسی) و به معنای آن توجه دارد (همان: ۶۷) وی در ادامه می‌افزاید که جامعه‌شناسی پدیدهٔ ادبی، سه وجه ویژه اما جدایی‌ناپذیر دارد: کتاب، ادبیات، و خواندن (همان: ۶۸). درحالی‌که ژان ایو تادیه معتقد است که «جامعه‌شناسی ادبیات نه فقط به نویسنده و اثر، بلکه به خواننده نیز می‌پردازد (همان: ۱۰۲). در واقع، جامعه‌شناسی خواندن از آنجا حائز اهمیت می‌شود که ما با خوانندگان متفاوت روبه‌رو هستیم. در این میان، به باور پوینده، «هر گروه اجتماعی با توجه به میزان تحصیلات و جایگاه اجتماعی خود و انتظاراتی که در نتیجهٔ این دو عامل (جنبه‌های گوناگون خواندن و فعالیت فکری و لذت بخش خواندن برای خواننده) شکل می‌گیرد، متن را برای انطباق یا کاربرد دلخواه خود، دگرگون می‌سازد» (همان: ۱۳). در این میان،

شهرام پرستش (۱۳۹۰) در چارچوب نظریه میدان‌های اجتماعی بوردیو (جامعه‌شناس فرانسوی) بوف کور را از منظر جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار داده است.

جامعه‌شناسی زبان و متن

بازیل برنشتین، جامعه‌شناس انگلیسی، زبان (متن گفتاری و نوشتاری) را از منظر جامعه‌شناسی به کمک نظریه‌های یادگیری در ارتباط با طبقات مختلف اقتصادی مورد مطالعه قرار داده است.

روش برنشتین، به باور شامبوردون^۱، مترجم فرانسوی کتاب، به خوانش تئوری یادگیری و جامعه‌شناسی شرایط طبقات اشاره دارد و معتقد است که وابستگی‌های طبقاتی در توسعه شناخت، مدل‌های شناختی، اشکال فکری، و تعریف از خود تفاوت‌هایی ایجاد می‌کند. تفاوت‌هایی که در روش‌های استفاده از زبان و به‌خصوص تولید و تأکید توسط این عوامل دیده می‌شود (برنشتین، ۱۹۷۶: ۱۹). وی می‌افزاید: «از منظر برنشتین در ساختار جمله، تنوع لغات، واژگان، و میزان تعداد لغات زبان تفاوت وجود دارد» (همان: ۱۰). از نظر برنشتین، زبان یعنی آشکارکننده روش‌های فکری، رفتارهای منطقی، و مدل شناختی، و نیز خوانش نظم‌دهی که گروه روی اصطلاحات اجرا می‌کند (همان: ۱۰).

برنشتین می‌گوید: «فرضیه من این است که تفاوت‌های زبانی بین طبقات محروم طبقه کارگران و طبقات مرفه که این مطالعات در حال بررسی آنهاست، محصول نگرش‌های متفاوت آنان نیست؛ بلکه آنها متأثر از تفاوت‌های گفتاری حاکم بر هر طبقه است» (همان: ۲۹). همچنین، وی می‌افزاید: «در یک محیط محروم، پیشرفت نگرش و برداشت زبانی، سطح و میزان تجربه عملی، می‌تواند بدون ارتباط به بهره‌هوشی باشد» (همان: ۲۶). در واقع، «نقش هوش فرد فقط در پذیرش و استفاده بهتر زبانی است که محیطش در اختیار او می‌گذارد» (همان: ۳۰). به گفته وی «نیز به^۲ در پژوهش‌هایش به این نتیجه می‌رسد که خانواده‌های پرجمعیت یک محیط محرومی در ارتباط با پیشرفت زبانی و گفتاری می‌سازد و این تأخیر زبانی بر مجموعه‌ای از پیشرفت‌های روانی فرد تأثیر می‌گذارد» (همان: ۲۸).

1. Chamboredon
2. Nisbet



بنابراین، بر اساس تفکر برنشتین، طبقه اقتصادی نقش مهمی در چگونگی شکل‌گیری زبان کودکان دارد. وی، از این جهت تفاوتی بین زبان طبقه محروم و مرفه قائل است و در این باره دو نوع زبان رسمی و محدود را معرفی می‌کند. «مدل و شکل گفت‌وگوی حاکم و مشخص در طبقه مرفه، مشخصه‌ای دارد که گفت‌وگو را به‌عنوان موضوع یک توجه خاص و توسعه دادن یک نگرش فکری نسبت به امکانات ساختاری سازمان جملات در نظر می‌گیرد. این نوع گفت‌وگو را زبان رسمی می‌نامیم. برعکس، نوع گفت‌وگوهایی که در لایه‌های پایینی طبقه کارگر استفاده می‌شود، از لحاظ ساختمان جمله و استفاده محدود از امکانات ساختاری سازمان جملات از نوع قبلی متمایز است. اصطلاحات این نوع گفت‌وگو خلاصه شده و محدود است و تعداد علائم آن امکانات توسعه محدودی دارد. این نوع گفت‌وگو را زبان مشترک (یا عمومی) می‌نامیم» (همان: ۳۰). به باور برنشتین، یک کودک خانواده مرفه هر دو زبان را یاد می‌گیرد و هریک را در موقعیت و شرایط اجتماعی خود استفاده می‌کند. درحالی‌که یک کودک طبقه محروم کارگری فقط به زبان مشترک آشناست (همان: ۳۱).

برنشتین بیان می‌کند: «من تلاش کرده‌ام تا بعضی روابط را میان ساختار اجتماعی، استفاده از زبان و رفتارهایی را که از آن‌ها منشعب می‌شوند و تأثیر می‌گیرند تحلیل کنم. شکل روابط اجتماعی، انتخاب‌های مخاطب در بین امکانات مختلف زبانی را تعیین می‌کند و این انتخاب‌ها به‌نوبه خود رفتارها را هدایت و تعیین می‌کنند» (همان: ۶۹).

در این قسمت، برنشتین از دو نوع زبان یا دو «کُد پیشرفته» و «کُد محدود» نام می‌برد. «در کُد پیشرفته، استفاده‌کننده یک انتخاب ساختار جمله خیلی وسیع در اختیار دارد و مدل سازماندهی عناصر نمی‌تواند درجه احتمالی بالا را پیش‌بینی کند. در کُد محدود، تعداد انتخاب‌ها خیلی محدود است و می‌توان با ریسک خیلی کم پیش‌بینی کرد» (همان: ۷۰). در واقع، «کُدها، خود عملکرد شکل مخصوصی از روابط اجتماعی - یا به شکل عمومی‌تر و کلی‌تر کیفیت‌های ساختار اجتماعی هستند» (همان: ۷۰).

به عبارتی، «در کُد محدود، توجهات فردی نمی‌توانند ظاهر شوند مگر در گذر از مؤلفه‌های غیر کلامی در موقعیت، آهنگ، لحن رسا، گویا، تقلیدی و غیره. ساختن کلامی خاص، تقلیدی خواهد بود» (همان: ۷۰). به زبان دیگر، «روابط اجتماعی در این کُد یک ویژگی کاملاً قبیل‌ای یا محلی دارد. گفت‌وگو درباره بنیان منافع جمعی که آگاهانه متعهد شده جریان دارد،

چیزی که نیاز کلامی و توصیف خواسته‌های ذهنی را حذف می‌کند. معانی و مفاهیم خلاصه شده هستند. بدین ترتیب، چگونه گفتن مهم‌تر از چه گفتن است. در نتیجه، محتوای گفت‌وگو به سمت عینی، توصیفی، و روایتی سیر می‌کند تا تحلیلی و ذهنی» (همان: ۷۱). درحالی‌که «کُد پیشرفته از روابط اجتماعی‌ای تأثیر می‌پذیرد که بر روی فرد یک نیروی قوی وارد می‌کند، برای هدایت وی جهت استفاده از منابع زبانی مؤلفه‌های کلامی که دقیقاً مطابق با مراجع مشخص است» (همان: ۷۱). این کُد پاسخ‌های فردی را انتقال می‌دهد.

از منظری دیگر، «درحالی‌که کُد محدود، ساختن و تبادل سمبل‌های اجتماعی را تسهیل می‌کند. کُد پیشرفته، ساختن و تبادل سمبل‌های فردی را تسهیل می‌کند. یک کُد محدود یک کُد ویژه و خصوصی است، چه از جهت معنی و چه از نظر ساختار اجتماعی خاصی که آن کُد را تعیین می‌کند. ولی مدل گفت‌وگوی این کُد جهان‌شمول است، زیرا استفاده از آن به شرایط روابط اجتماعی بستگی دارد که می‌توانند در هر نوع ساختار اجتماعی ظاهر شوند. برعکس، یک کُد پیشرفته یک کُد جهان‌شمول است هم از نقطه نظر معانی و توانمندی‌های جهان‌شمولی و هم به واسطه ساختار اجتماعی خاصی که آن را می‌سازد. ولی مدل گفت‌وگوی این کُد در جوامع معاصر ویژه و خصوصی است، نه به واسطه ویژگی‌های روانی‌اش بلکه، به واسطه اینکه به شرایط اجتماعی خاصی متصل است. در واقع، مدل‌های گفت‌وگوی این دو کُد بر روی ابعاد جامعه‌شناسی تفاوت، پایه‌ریزی شده است» (همان: ۷۲).

همچنین، «یک کُد پیشرفته مهیا کردن کلامی توجهات ذهنی را تسهیل می‌کند، درحالی‌که یک کُد محدود، اصطلاحات کلامی را محدود می‌کند» (همان: ۱۰۷). نیز، «با توجه به اینکه مدل گفت‌وگوی کُد محدود جهان‌شمول است، تمام افراد می‌توانند به آن ارجاع دهند - هم در مورد ساختار جمله مشخص و هم در مورد تفاوت سیستم معانی خلاصه شده و مشخص. بر عکس، از آنجا که یک کُد پیشرفته از نقطه نظر مدل و شکل، یک حالت خصوصی دارد، فقط تعدادی از افراد می‌توانند به ساختار جمله و معانی مشخصه جهان‌شمولی آن ارجاع دهند» (همان: ۱۳۵). با توجه به این مطالب خواننده‌ای که با یکی از این کدها آشنا باشد، نگاه و خوانش متفاوتی از متن خواهد داشت.

جمع‌بندی رویکردها

جامعه‌شناسی هنر، از سویی تفسیر آثار هنری، سپس بررسی میزان آثار هنری از منظر مالی و مصرف‌کنندگان و گزارش‌های ادبی و هنری را ملاک بررسی قرار می‌دهد. دیدگاه روانکاوی به متن، تحلیل صاحب متن، و تحلیل شخصیت‌های متن و تمرکز بر روی خواننده سه بخش مختلف آن هستند. زبان‌شناسی، به ساختار متن و دال‌ها و مدلول‌هایی که در ارتباط با محیط‌های صاحبان مدلول‌ها هستند می‌پردازد. درحالی‌که، هرمنوتیک بیشتر به معنی منظور صاحب متن یعنی نویسنده توجه می‌کند و جامعه‌شناسی ادبیات، نخست، به جامعه‌شناسی در باره چاپ، پخش، و پذیرش یا رد آثار ادبی؛ دوم به بررسی جنبه‌های جزئی متون ادبی؛ و سوم به جامعه‌شناسی آفرینش ادبی می‌پردازد. جامعه‌شناسی زبان به کیفیت متن غنی و ضعیف زیر نام کدهای گسترده و محدود توجه دارد. در هر حال، سه بخش تحلیل مؤلف، تحلیل متن، و تحلیل نقش خواننده در همه دیدگاه‌ها مشترک هستند. به صورت خلاصه یا نویسنده ملاک شده است، یا خود متن، یا خواننده، یا تعامل متن و جامعه مد نظر قرار گرفته است. در واقع، نکته قابل بررسی نقش خود متن است که خواننده را درگیر متن می‌کند و ملاک اصلی بحث مقاله حاضر است.

بررسی متن

منظور از متن، هر نوشتاری است که به‌طور مستقیم توسط نویسنده در قالب داستان، شعر، اسناد تاریخی، آیین‌نامه‌ها، و مانند آن آمده، یا متنی که حاصل نوشته‌های مردم نگار یا سخنرانی یا مصاحبه‌هایی که بر روی کاغذ پیاده شده‌اند. در نوشتن متن به‌عنوان یک اثر هنری سه عنصر شناختی، عاطفی، و رفتاری (یا عمل نوشتن) نقش دارند. یعنی هم شناخت‌های آگاهانه و ناخودآگاه نویسنده (یا گوینده در مصاحبه)، هم عواطف و احساسات وی که در رفتارش - همان نوشته - متجلی می‌شود. در این حالت می‌توان گفت که فرهنگ یا به تعبیر بوردیو سرمایه فرهنگی (۱۹۸۹) مؤلف در اثرش منعکس می‌شود. سرمایه فرهنگی مهم‌ترین، پیچیده‌ترین و شاید بتوان گفت پنهان‌ترین بخش داشتنی‌های انسان‌هاست. در واقع، «سرمایه فرهنگی داشتنی‌های (امکانات) فرهنگی است که توسط کنش‌های آموزشی خانوادگی به فرزندان انتقال پیدا می‌کند» (بوردیو، ۱۹۷۱: ۴۶). منظور بوردیو در آغاز بحث از سرمایه فرهنگی، سطح بالای

زبان دانش‌آموزان از نظر مخزن لغات و ساختار درست جملات است که از خانواده آموخته و به ارث برده و به همراه خود به مدرسه می‌آورند. هماهنگی این زبان با زبان مدرسه باعث پیشرفت بهتر آن‌ها در تحصیلات می‌شود. وی مشخصات فرهنگی‌ای را که منجر به تبحر و دارا بودگی چنین زبانی می‌شود در چند عنصر خلاصه کرده است که عبارت‌اند از: سرمایّ فرهنگی درونی شده، سرمایّ فرهنگی عینیت یافته، و سرمایّ فرهنگی نهادینه شده.

سرمایّ فرهنگی درونی شده، بیانگر چیزهایی است که افراد می‌دانند و می‌توانند انجام دهند. در واقع، این سرمایّ فرهنگی درونی شده، توانایی‌های بالقوه‌ای است که به تدریج بخشی از وجود فرد شده است که به نام عادت‌واره^۱ تجلی می‌یابد. عادت‌واره، از سوی «ساختاری است که ساختارهایی را می‌سازد» (بورديو، ۱۹۸۹: ۸۸)؛ و از سوی دیگر، «منبع فکری کنترل کننده افکار و رفتار انسان است» (همان: ۸۷). به عبارت دیگر، «عادت‌واره، مولد اعمال انسان مطابق فرهنگ است که در سلسله‌مراتب فرهنگ مشابه ذخیره زنتیک در حوزه سلسله مراتب بیولوژیک است» (بورديو، ۱۹۷۱: ۴۸) در واقع، «عادت‌واره اصل مولد و یگانه‌ساز رفتارها و افکار (عقاید) و اصل توضیح دهنده است، زیرا تلاش می‌کند در هر لحظه یک شرح حال تحصیلی و فکری و نظام شرایط عینی‌ای را که خود محصولش است بیافریند» (همان: ۱۹۸). این بخش از سرمایه فرهنگی در متن خودنمایی و ظهور پررنگ‌تری دارد.

سرمایّ فرهنگی عینیت یافته، از جمله کالاهای فرهنگی و اشیای مادی از قبیل کتاب و کتابخانه، مجسمه، تابلوهای نقاشی، آثار هنری، و عتیقه است. سرمایّ فرهنگی نهادینه شده، در اموری چون صلاحیت‌های تحصیلی و در قالب مدارک و مدارج تحصیلی رسمی نمود عینی پیدا می‌کنند. این بخش نیز در متن نمایان می‌شود.

در برابر مؤلف و صاحب اثر، سه بخش و سه حالت شناختی، عاطفی، و رفتاری خواننده نیز در چگونگی خوانش مؤثر هستند. یعنی، مانند مؤلف، فرهنگ یا سرمایّ فرهنگی خواننده نیز در چگونه خواندنش مؤثر است و نقش دارد.

شناخت پژوهشگر شامل بخش آگاهانه در مورد تحقیق، اشراف به موضوع، و شناخت تئوری‌ها (سرمایّ فرهنگی نهادینه شده) است. بخش ناخودآگاه خواننده (همان عادت‌واره) نیز فعال است که او را هدایت می‌کند تا نسبت به واژه‌ها و کلماتی حساس باشد یا بی‌تفاوت از



کنار آن‌ها بگذرد. همچنین، عواطف او و رفتار او که منجر به چه خواندن و چگونه خواندن می‌شود در برداشت‌هایش تأثیرگذار هستند. به عبارتی، در این حالت خواننده پژوهشگر، مثلث «متن»، «نظریه» و «پژوهشگر» را دارد. در این بین، ملاک اصلی متن است که پژوهشگر را به کمک نظریه و با چاشنی سرمایه فرهنگی‌اش هدایت می‌کند.

بنابراین، در برخورد با اثری هنری مانند نوشتاری، هم مؤلف یا نویسنده ملاک است و هم خوانندگان که آن‌ها نیز به دلیل تفاوتشان قابل تعمق می‌باشند. از این رو، زمانی که قصد تحلیل محتوای متنی را به عنوان خواننده داریم، باید هم به شرایط زمانی، روحی، فکری و اجتماعی نویسنده توجه داشته باشیم و هم نقش خواننده را در نظر بگیریم. مصرف‌کننده فقط متن را می‌بیند، درحالی‌که مخاطب در مقابل متن به تحلیل محتوای متن می‌پردازد. مخاطب هم با درجات مختلف وجود دارد. هدف مقاله حاضر بررسی و تحلیل محتوای متن نوشتاری به-عنوان خواننده پژوهشگر و تحلیل متن است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

تحلیل محتوا

تحلیل محتوا، یعنی «بررسی عمیق داده‌های جمع‌آوری شده که در تمامی علوم انسانی حتی در ادبیات نیز کاربرد داشته، می‌تواند رابطه متغیرها و شبکه ارتباطات را نه در سطح بلکه در عمق مشاهده و بررسی کند» (باردن، ۱۹۷۷: ۲۶). در واقع، هدف تحلیل محتوا «استنباط، استنتاج، و شناخت نسبی شرایط تولید موضوع به کمک شاخص‌ها می‌باشد» (همان: ۳۹). شاخص‌هایی که غالباً پنهان هستند. در این حالت، باید نکات مهمی را در نظر گرفت یا مراحل مختلفی را پیمود. نخست، در نظر گرفتن تمامی ابعاد فضایی که اطلاعات در آن جمع‌آوری شده است (مارشال، ۱۳۷۷ و دولوز، ۱۹۹۷: ۵)؛ دوم، روشن کردن واژه‌ها و مفاهیم کاربردی توسط بازیگران آن موقعیت (هس، ۱۹۸۹) و رتبه‌بندی آنها؛ و سوم، آشکار کردن بخش‌های پنهانی یک رابطه یا شبکه روابط موجود بین بازیگران یا بخش‌های مختلف رفتارها و گفتارها، و در نهایت روشن کردن ناخودآگاه فردی یا جمعی در پی الفاظ (فروید، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹) و رفتارها. مجموعه این مراحل در مورد داده‌های جمع‌آوری شده، تحلیل محتوا را به دنبال خواهد داشت.

تحلیل دقیق اطلاعات جمع‌آوری شده در هر پژوهشی، پس از مرحله تحلیل محتوا به

شناخت کامل‌تر و بهتری از موضوع ختم خواهد شد. این شناخت کامل و دقیق امکان شناسایی عوامل تولیدکننده و به‌وجود آورنده موضوع را به پژوهشگر می‌دهد.

بنابراین، تحلیل محتوای دقیق اطلاعات علاوه بر شناخت موضوع مورد پژوهش، شناخت دلایل وجودی موضوع را نیز در پی خواهد داشت. به تبع آن، با توجه به اینکه هر پژوهشگری در پی پژوهش خود قصد ارائه راه حلی برای بهبود موضوعی یا خروج از مشکلات را دارد، پیشنهادهاى منطقی‌تر، عملی‌تر، و واقعی‌تری ارائه خواهد کرد.

به هر جهت، تحلیل محتوا در صورت خوب انجام شدن بر غنای پژوهش می‌افزاید. تحلیل محتوا هم در عرصه روش کمی و هم در روش کیفی قابل اجرا می‌باشد. به عبارتی، بر روی ابزارهایی مانند مصاحبه، مشاهده، و بررسی اسناد صورت می‌گیرد. تحلیل محتوا کمتر بر روی ارقام و بیشتر بر روی واژه‌ها یعنی مطالب گفتاری و نوشتاری انجام می‌پذیرد. به اعتقاد باردن، «تحلیل محتوای ارتباطات، یک وسیله خوب و قابل استفاده در پیام‌های متفاوت است: افکار عمومی، داد و ستد بین فردی، مصاحبه بالینی، مشاهده مردم‌نگاری، اسناد تاریخی، تست‌های روان‌شناسی، و متن‌های ادبی. در واقع، تمام گفته‌های شفاهی و نوشتاری، می‌توانند مورد تحلیل محتوا قرار گیرند» (باردن، ۱۹۷۷: ۸).

هدف از تحلیل محتوا بر روی متن یا گفته‌های مصاحبه، اسناد، نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها، شناسایی اهداف و ارزش‌ها، فرهنگ و تمایلات متن، یا نویسندگاران متن یا فرد مصاحبه شونده یا مشاهده شده می‌باشد. به عبارتی، شناخت ناخودآگاه متن (فروید، ۱۹۸۹) ملاک است. برای این کار، متن مورد نظر باید به دقت مورد تحلیل محتوا یعنی تجزیه، تحلیل، و تفسیر قرار گیرد. البته، این امر دارای روش بوده و نیاز به شناخت دارد. تحلیل محتوا، «به‌عنوان یک تفسیر بین دو قطب عینی و ذهنی می‌باشد. این عمل پژوهشگر را به سمت عناصر پنهانی موضوع هدایت می‌کند» (باردن، ۱۹۷۷: ۹).

فروید، برای شناخت ضمیر ناخودآگاه مراجعان خود در گذر از تحلیل محتوای خواب‌ها، رویاها، و تداعی آزاد (گفته‌های روزمره) آن‌ها به این شناخت رسید (فروید، ۱۳۷۸). لویلی، در پی تحلیل محتوای مصاحبه‌ها با خانواده‌های کارگر به وضعیت و فرهنگ آن‌ها اشراف پیدا کرد (لوپلی، ۱۹۸۹). بومارد، در فرانسه، برای شناخت معلمانی که در کمیسیون‌های ارزیابی، با مطالعه پرونده‌های دانش‌آموزان سال‌های آخر دبیرستان، در مورد انتخاب رشته دانشگاهی آن‌ها

تصمیم می‌گرفتند، پس از ضبط مطالب این جلسه‌ها به تحلیل محتوای آن‌ها می‌پرداخت (بومارد، ۱۹۸۲). سیروتا، با ضبط و مشاهده گفت‌وگوهای بین دانش‌آموزان و معلمان و تحلیل محتوای آن‌ها به چگونگی کارکرد مدارس در فرانسه پی برد (سیروتا، ۱۹۸۸). پلزانس، با تحلیل آیین نامه‌ها، بخشنامه‌ها، و نامه‌های ارسالی وزارت آموزش و پرورش فرانسه به مهد کودک‌ها طی سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۸۰ روند حرکت مهد کودک و پیش دبستانی و تأثیر آن‌ها را در آموزش دانش‌آموزان انجام داده است (پلزانس، ۱۹۸۶). سگالین، برای ارزیابی طبقات مختلف اجتماعی با تحلیل وسایل روزمره موجود زندگی آن‌ها و با توجه به ارزش‌ها و تفاوت‌های بین وسایل خانواده‌های مختلف فرانسوی، آن‌ها را به طبقات مختلف تقسیم کرده است (سگالین، ۱۹۸۷). صنعتی نیز در حوزه ادبیات و در جامعه خود، تحلیلی روانکاوانه از بوف کور صادق هدایت انجام داده است (صنعتی، ۱۳۸۰) و پرستش (۱۳۹۰) همین کتاب را با دیدی جامعه‌شناسانه تحلیل کرده است.

با توجه به معرفی چند مثال ذکر شده، زمانی که پژوهشگر پژوهشی کیفی را در پیش گرفته است، فقط یک داده ملاک نمی‌باشد. برای مثال، برای شناخت افکار و فرهنگ یک انسان به شناخت و مطالعه موارد و عناصر مختلفی نیاز داریم. طبیعی است که در مرحله نخست، متن مصاحبه با فرد مورد نظر ملاک است. در مرحله دوم، در ضمن انجام مصاحبه، رفتار فرد نیز از چشم پژوهشگر دور نخواهد بود. در مرحله سوم، بهتر است که مصاحبه‌شونده در ارتباط با موضوع در موقعیتی کاملاً طبیعی (دولوز، ۱۹۹۷: ۵) قرار گیرد. برای مثال، در صورت مصاحبه بر روی شناخت فرهنگ فرد، حتماً (بهتر است) مصاحبه در منزل فرد صورت گیرد. چون وسایل روزمره زندگی، خود گویای بخشی از فرهنگ اوست. وجود تابلو یا عدم آن، نوع تابلو و هر چیز دیگر، هر کدام به نوعی اشاره به فرهنگ صاحبخانه دارد.

بنابراین، سه عنصر متن مصاحبه، رفتارهای فرد مصاحبه‌شونده در موقع مصاحبه، و تماشای وسایل شخصی (حتی لباس پوشیدن) در موقعیت طبیعی می‌توانند در شناخت فرد در ارتباط با موضوع پژوهش، کمک زیادی به پژوهشگر کنند.

روش تحلیل محتوا

در تحلیل محتوا، در اصل با تحلیل کانال یا مجرای خبر یعنی اثری روبه‌رو هستیم که

حاوی پیام است. اما پیام در خلأ نیست، یک طرف آن فرستنده‌ای است که پیام را ارسال می‌کند و کانالی را برای آن در نظر می‌گیرد و طرف دیگر پیام، گیرنده است که پیام را دریافت می‌کند. بنابراین، با سه بخش روبه‌رو هستیم:

فرستنده ----- پیام ----- گیرنده

ولی هیچ فرستنده‌ای بی‌دلیل و بی‌هدف و بدون منظور پیامی را ارسال نمی‌کند، هدفی دارد که بتواند تأثیری برگیرنده بگذارد و از رمزهایی جهت پیام خود استفاده می‌کند. لذا منبع (چه کسی؟ و فرآیند رمزگذاری، چرا؟) دو پرسش بخش اول است. پرسش «چگونه؟» کانال پیام است. منظور از کانال، خود اثر است که دارای پیامی است که ما در این بخش بر روی اثر تأکید داریم و به کمک تحلیل محتوا، اثر را کالبدشکافی و رمزگشایی می‌کنیم. در پایان، با گیرنده روبه‌رو هستیم و اینکه پیام چقدر توسط وی شناخته شده و چقدر بر روی او اثر گذاشته است، البته که موضوع مود بحث ما نیست.

کانال یا اثر

بحث اصلی ما تحلیل محتواست که بر روی اثر یا پیام اثر انجام می‌دهیم. در تحلیل محتوا ما با چند نوع اثر روبه‌رو هستیم.

الف: تحلیل فیلم، که داستانی مفصل و روشی خاص دارد. برای مثال، تبلیغات تلویزیون (به‌عنوان مینی فیلم‌ها) توسط حسین پاینده (۱۳۸۵) صورت گرفته است. چگونگی معرفی نقش زن و مرد در ارتباط با یک کالای خاص، یعنی در ارتباط با مواد شوینده، مرد در لباس سفید (کمی سن بالا) به‌عنوان سازنده یا تولیدکننده مطرح می‌شود، ولی فقط دست‌های زن در کنار ماشین لباسشویی به‌عنوان مصرف‌کننده دیده می‌شود. پس تفاوت فاحشی بین دو نوع سطح فعالیت مرد و زن دیده می‌شود.

ب: تحلیل تصویر، عکس یا نقاشی. کاری که برای مثال فروید از منظر روانکاوی در مورد تحلیل نقاشی لئونارد داوینچی انجام می‌دهد؛ یا کار بورديو از منظر جامعه‌شناسی درباره نقاشی. در این بخش می‌توان از منظر روانکاوی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی تصاویری را اعم از عکس یا نقاشی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

ج: تحلیل متن، یعنی هر نوع نوشتاری اعم از رمان، شعر، ادبیات، نامه‌ها، اسناد تاریخی،

آیین نامه‌ها، مجلات، کتاب‌ها یا متون علمی (فلسفی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، و حقوق). برای مثال، بررسی و تحلیل محتوای جایگاه زن در قانون کار قبل و بعد از انقلاب، یا مقایسه بین جایگاه زن در قانون کار ایران یا ترکیه. در این مورد آخر، یعنی تحلیل متن که موضوع بحث مقاله حاضر است، چهار دیدگاه وجود دارد:

۱. تحلیل مؤلف، بدین معنی که می‌توان نسبت به متن نگاه روانکاوانه داشت. مانند هدایت و هراس از مرگ (۱۳۸۰)، روانکاوی بوف کور اثر محمد صنعتی؛ افسون افسانه‌ها (۱۳۸۶ و ۱۹۷۶)؛ روانکاوی داستان شاه پریان اثر برونو بتلهایم که هم نگاه روان‌شناختی دارد و هم نگاه جامعه‌شناختی؛ روایت نابودی ناب (۱۳۹۰)؛ و نیز تحلیل بوردیوی بوف کور در میدان ادبی ایران، اثر شهرام پرستش، که نگاه انسان‌شناسی فرهنگی نیز به متن دارد.

۲. مرگ مؤلف، تحلیل متن بدون در نظر گرفتن مؤلف یا مرگ مؤلف. تحلیل خود متن، چگونگی ساختار متن، جایگاه پیام‌های آشکار و پنهان، غنای متن، ضعف متن. در اینجا بحث زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی زبان نیز ملاک است.

۳. نقش خواننده، یعنی متن بر اساس خواننده. در اینجا با جامعه‌شناسی خواننده روبه‌رو هستیم. به این معنی که هر خواننده‌ای برداشتی از یک متن ثابت دارد. در این حالت نیز محور خواننده است که چه می‌خواند، چگونه می‌خواند، چه می‌فهمد، و چه برداشتی دارد؟ در اینجا، خواننده‌های قوی تا ضعیف طبقه‌بندی می‌شوند و بحث مصرف‌کننده تا مخاطب یک متن مطرح می‌شود (موشتوری، ۱۳۸۶ و منادی، ۱۳۹۲).

در پژوهش‌های علمی (تحلیل محتوای متن‌هایی با نگاه علمی) به نوعی هر سه حالت برای ما مهم و ملاک است. هدف ما بررسی متن است. برای مثال در مصاحبه‌هایی که با افرادی صورت گرفته است، هدف نخست، شناخت وضعیت مؤلف بر اساس رویکردمان یا موضوع پژوهشمان است. چون قصد داریم مؤلف‌ها را در گذر از نشانی از آنها، یعنی صحبت‌هایشان بررسی کنیم و سپس در مقایسه با دیگران آن‌ها را طبقه‌بندی کنیم. در نتیجه، مؤلف جایگاه مهمی برای ما دارد. در گام بعدی، پیام‌های متن برای ما اهمیت دارد. زیرا خود پیام‌ها به ما اجازه می‌دهند تا متن را تحلیل و طبقه‌بندی کرده و سپس صاحب متن را طبقه‌بندی کنیم. در مرحله سوم، توان ما در

خواندن متن، و شناخت ما از نظریه‌ها قدرت فهم، درک، و تحلیل متن بسیار مهم است. در نتیجه، در یک پژوهش علمی، زمانی که در مقابل یک متن نوشتاری قرار می‌گیریم، هر سه رویکرد «مؤلف»، «متن»، و «خواننده» ملاک و مهم است.

۴. هدف پژوهش. علاوه بر این سه حالت، یک محقق علوم انسانی در پی هدفی به تحلیل محتوای متنی می‌پردازد. بنابراین، مؤلفه چهارمی نیز در تحلیل محتوای متن نقش دارد. به عبارتی، در پی هدف یا اهداف پژوهشی، متن مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار می‌گیرد. در واقع، در این حالت نگاه پدیدار شناسانه هدفمند داریم. به این معنی که پدیدارشناختی بر این باور است که معنی هر فردی از هر کلمه، واژه، چیز، یا حالت منحصر به فرد است و خود سازنده آن معنی است. ولی کاربرد واژه هدفمند را از این نظر بر پدیدارشناختی می‌افزاییم که ما این معنی‌ها را در راستای اهداف پژوهشمان مد نظر قرار داده و آن‌ها را واجد اهمیت می‌دانیم؛ زیرا اگر همه واژه‌ها را انتخاب کنیم، ممکن است در راستای اهداف پژوهشی ما نباشند.

تحلیل محتوای متن

در این بخش فقط به تحلیل محتوای متن نوشتاری یا گفتاری (مصاحبه یا مشاهده) که بر روی کاغذ آمده است می‌پردازیم که در مورد اسناد نوشتاری نیز صدق می‌کند. زمانی که در مقابل متنی قرار می‌گیریم، چند مرحله را طی می‌کنیم. با توجه به این نکات پژوهشگری که قصد تحلیل محتوای متنی را دارد، باید مراحل زیر را طی کند.

تحلیل اولیه: در این قسمت با مواد خام یا اطلاعات روبه‌رو هستیم. در این مرحله متن را یک بار کامل می‌خوانیم و با یک دید کلی به متن، آن را در قبال هدف یا اهداف موضوع پژوهشی خود تحلیل می‌کنیم و به آن یک معنی یا حالت می‌دهیم. برای مثال، ما به دنبال شناسایی شیوه‌های فرزندپروری هستیم و قصد داریم بدانیم آیا متن ما دارای شیوه‌های فرزند پروری هست یا خیر؟ در صورت پاسخ مثبت، بر اساس پاسخ‌ها یک حدس اولیه از متن را به دست بیاوریم که نوع شیوه فرزندپروری چیست؟ این تحلیل اولیه را به عنوان نخستین سند در یک صفحه مجزا می‌نویسیم.

واحد تحلیل: در این قسمت باید واحد تحلیل را مشخص کنیم: موضوع (برای مثال،

شناسایی نگرش کلی افراد مورد مطالعه)، کلمه (شناسایی واژه‌های صلح یا خشونت یا نام‌های ایرانی و مذهبی)، جمله، پاراگراف، کلیت متن، یا تصویر.

واژه‌شناسی: کلمات معنی‌دار متن از منظر مؤلف را به دقت می‌خوانیم. در زیر هر کلمه یا واژه‌ای که بار معنایی دارد (بر اساس تفکر پدیدار شناختی و نه طبق تفکر پژوهشگر) خط کشیده و این کلمه یا واژه را در کنار متن یادداشت می‌کنیم. توجه داشته باشیم، برای مثال، کلمه ساده «در حقیقت» یا «واقعاً» یک معنی عام دارد، ولی برای فرد دیگر معنی خاص دارد. پس معانی خاص متن‌ها در این گزینش‌ها مد نظر است. سپس، این واژه‌ها را در صفحه‌ای مجزا می‌نویسیم. اگر این واژه‌ها به درستی انتخاب شوند، فقط با خواندن آن‌ها می‌توان و باید به اصل روح متن پی برد. یعنی اگر ما اصل متن را نخوانده باشیم با خواندن این واژه‌ها و کلمات باید بتوانیم به روح غالب بر متن در ارتباط با موضوع پی ببریم. در این حالت، پژوهشگر باید با متن فاصله بگیرد، تا خواسته‌های خود را مد نظر قرار ندهد. در اینجا است که ما باید با فرهنگ افراد مورد مصاحبه یا مورد مطالعه بیگانه نباشیم تا بتوانیم معنی‌ها را به درستی درک کنیم.

نکته نخست: در مواردی که در متنی با کلمات مشخص روبه‌رو هستیم، مستقیماً به شمارش آن‌ها می‌پردازیم و پس از روشن شدن تعداد فراوانی کلمات، آن‌ها را به ترتیب، از بیشترین تا کمترین در جدولی می‌آوریم و به استناد فراوانی‌های کلمات تحلیل می‌کنیم که متن به کدام کلمه بیشتر سوق دارد. برای مثال، هدف‌شناسایی نام‌های مذهبی، ایرانی، و غیرایرانی در رمان‌های نوشته شده توسط مردان و زنان در یک دوره مشخص است. در این حالت، فقط به شمارش نام‌های مورد نظر می‌پردازیم، زیرا دیگر معنی کلمه ملاک نیست. در حالی که، در مواقعی که ما با مفهوم کلمات و واژه‌هایی مانند عدالت، ایشار، و امید روبه‌رو هستیم، فقط شمارش واژگان کفایت نمی‌کند. این کار لازم است، ولی کافی نیست. در این حالت باید فهم کلماتی یا حتی جملاتی که همین معنی را داشته باشند، متوجه شده و در نظر بگیریم.

نکته دوم: لازم به ذکر است که توجه دقیق داشته باشیم که تعریفی که از مفاهیم می‌کنیم، نباید مطابق با تعاریف پژوهشگر و در نتیجه فرهنگ پژوهشگر باشد؛ بلکه، باید در ارتباط با

فرهنگ و معنی‌ای که خود فرد دارد باشد. به عبارتی، دخالت^۱ ذهن پژوهشگر (لورو، ۱۹۸۸) به حداقل برسد. چون ممکن است که تعریف فرد مورد مطالعه با پژوهشگر همسطح نباشد. همچنین، در تحلیل محتوا، پژوهشگر باید دقت داشته باشد که واژه‌هایی را برگزیند که به درد او می‌خورند یا فکر می‌کند در راستای تفکر و حدسیات او و در ارتباط با موضوع پژوهش اوست. چه در این صورت، پژوهشگر در دامن پوزیتیویستی گرفتار خواهد شد. بر عکس، واژه‌هایی که خنثی هستند دارای بار معنایی می‌باشند، و برای مصاحبه شونده مهم هستند، باید شناسایی شوند و سپس مورد تحلیل قرار بگیرند.

جداسازی: در مرحله جداسازی یا مقوله‌بندی، اطلاعات را به داده تبدیل می‌کنیم. به-عبارتی، کدگذاری می‌کنیم. بدین منظور، باید واژه‌های مهم^۲ متن شناسایی و در کنار آن یادداشت شود (هس، ۱۹۸۹) تا روح قالب بر متن شناخته شود. در واقع، تحلیل دقیق این لغات و واژه‌های کاربردی، به اعتقاد فروید، تفکر اصلی گوینده یا نویسنده متن را نشان می‌دهد (فروید، ۱۳۷۹). این کلمات در مواردی همپوشی دارند. لذا باید تم‌های کلی‌تری درون آن‌ها یافته و بقیه کلمات را زیر مجموعه این تم‌ها قرار دهیم. ممکن است (بستگی به میزان متن) با دو یا سه تم یا بیشتر برخورد داشته باشیم. این تم‌ها را شناسایی و در زیر آن، کلماتی که مجزا نوشته شده یادداشت می‌کنیم. این کلمات برای ما داده محسوب می‌شوند. تا قبل از این مرحله با اطلاعات روبه‌رو بودیم و از این مرحله به بعد با داده‌ها روبه‌رو هستیم.

تحلیل دقیق: در این قسمت با توجه به تک‌تک واژه‌های شناسایی شده، و براساس تم‌ها و داده‌ها و کمی هم اهداف پژوهش، تحلیل دوم را انجام می‌دهیم و به جمع‌بندی دقیقی در مورد متن مورد بررسی می‌رسیم. در واقع، فرهنگ و روح واقعی متن در این واژه‌ها شناخته می‌شود. در صورت مصاحبه و مشاهده، تَن و لحن صدای فرد و رفتارها (آرامش یا اضطراب) نیز مهم هستند. در این مرحله یا زمان است که برای صحت و درستی کار خود می‌توانیم به نخستین تحلیلی که به دست آورده مراجعه کنیم و ببینیم تا چه اندازه هماهنگ است یا اگر ناهماهنگ است علت چیست؟

طبقه‌بندی: در این حالت باید با توجه به نوآوری پژوهشگر، عنوانی را در ارتباط با معانی

1. Implication.
2. Indexicalisation

مشترک خلق کرده و سپس این عنوان را بر اساس تفکر و برداشت خود معنی و تعریف کنیم که منظور ما از این واژه یا عنوان چیست. برای مثال، شیوه‌های دمکراتیک (تقدیرگرا و واقع-گرا)، «منظور پژوهشگر از معنی شیوه‌های دمکراتیک چیست؟»؛ سپس، «چه تعداد افراد در این دسته قرار می‌گیرند؟». در این قسمت، جدولی درست کرده و نمونه‌هایی از گفته‌ها یا عبارات متن مورد نظر که در این راستا قرار دارند می‌آوریم. ولی در بخش یافته‌ها که قصد استفاده از تحلیل‌ها را داریم، بعد از تعریف و تعداد افراد در این دسته، عبارتی (فقط از یک نفر) را جهت تأیید استدلال خود در گیومه با ذکر کد مربوط قید می‌کنیم. بعد از این عبارت، اگر نظریه مطرح در چارچوب نظری، تحلیل را تأیید می‌کند یا اگر پیشینه‌ای در تأیید این ادعا وجود دارد، آن را ذکر می‌کنیم. در صورتی که پیشینه‌ای متفاوت با ادعای ماست، باید دلیل این تفاوت ذکر شود.

بدین ترتیب، نخستین نتیجه پژوهش (تحلیل محتوا) به دست می‌آید. همین کار را با حالت-ها یا مؤلفه‌های مختلف (متغیرها) انجام می‌دهیم. برای مثال، دو مقوله شیوه‌های فرزندپروری والدین و پیشرفت تحصیلی فرزندان مدنظر است و مایلیم بدانیم که آیا این دو با هم ارتباطی دارند یا خیر. نخست، شیوه‌های فرزندپروری را تقسیم‌بندی کرده و سپس پیشرفت تحصیلی فرزندان و به کمک یک جدول این ارتباط را مورد کالبدشکافی و تحلیل قرار می‌دهیم. فقط بیان ارتباط برای ما کافی نیست.

پس از اینکه با هر متنی این مراحل را طی کردیم. مقایسه‌ای بین این بخش از نتایج به دست آمده از متن‌ها را انجام می‌دهیم. توجه داشته باشیم که متن ما را هدایت می‌کند، نه اینکه ما متن را بر اساس تفکرمان هدایت کنیم. این بدین معنی نیست که ما ندانیم به دنبال چه چیزی هستیم، بلکه متن دارای اطلاعاتی است که چگونگی آن بر ما پوشیده است. به تعبیر دیگر، بدون حدس و گمان یا فرضیه متنی را تحلیل محتوا نمی‌کنیم؛ بلکه، فقط نوع فرضیه ماست که متفاوت است و انعطاف دارد. به عبارتی، نخست، متن به ما می‌گوید که چه حالتی دارد و بعد مقایسه متن‌ها نشان می‌دهند که به چند دسته تقسیم می‌شوند. برای مثال، زمانی که متن مصاحبه‌هایی را در ارتباط با شیوه‌های فرزندپروری مورد تحلیل محتوا قرار می‌دهیم، ممکن است در طبقه‌بندی جدا از سه روش رایج شیوه‌های دمکراتیک، آزادی، و استبدادی که در ادبیات علمی موجود است، روش چهارمی هم از متن به دست بیاید. از این رو، تأکید می‌کنیم

که متن در روش کیفی به کمک تحلیل محتوا پژوهشگر را هدایت می‌کند. این نکته کلیدی از نکات اصلی و ویژگی مهم روش کیفی است، زیرا هدف ما اجرای نظریه نیست. نقدی بر برنامه‌های کیفی: آیا شمارش واژه‌های مشابه می‌تواند کلیت مفهوم یک متنی را نشان دهد؟ گاهی با متنی برخورد می‌کنیم که در ارتباط با موضوعی فقط یک واژه دارد، ولی در قیاس با متنی دیگر که از همان واژه چندین بار استفاده کرده است، به آن موضوع نزدیک‌تر است. در حالت دیگر، ممکن است متنی در ارتباط با موضوعی هیچ واژه‌ای نداشته باشد. برای مثال، متنی اصلاً واژه خشونت ندارد، ولی روح غالب بر متن خشن است. متن مورد نظر، متنی خشن است. یعنی فقط هم شمارش واژه‌ها و هم حضور واژه‌ای ملاک نیست، روح غالب بر متن باید شناخته شود. بنابراین، فقط واژه‌های آشکار معرف معنی اصلی متن نمی‌توانند باشند.

بررسی زبان زنان

برای روشن شدن مطالب و مراحل مطرح شده به اطلاعات یکی از پژوهش‌های خود که در مورد زنان صورت گرفته اشاره می‌کنیم. در این پژوهش با ۳۵ زن شاغل و خانه‌دار که در نقاط مختلف تهران سکونت داشتند، مصاحبه‌های عمیقی صورت گرفت. پس از پیاده شدن مصاحبه‌ها و گذراندن مراحل مختلف تحلیل محتوا، میزان سرمایه فرهنگی (بورديو، ۱۹۸۹) به دست آمد و با یکدیگر مقایسه شد و وضعیت متن هریک از متن‌ها از نگاه جامعه‌شناسی زبان (برنشتین، ۱۹۷۶) و به کمک نگاه هرمنوتیک (هوی، ۱۳۸۶) بررسی و مقایسه شد، که متوجه شدیم^۱ نخست، زنان ادبیات متفاوت یا گدهای مختلفی دارا بودند. دوم، سرمایه فرهنگی هریک به‌عنوان مؤلف دقیقاً در گفته‌های آن‌ها مشهود بود. ارتباط این دو عنصر کلیدی (سرمایه فرهنگی و زبان) در جدول ۱ نمایان است.

۱. جهت پرهیز از طولانی شدن متن به نقل کوتاهی از متن مصاحبه‌ها پرداخته، بدون اینکه مراحل مختلف را نشان دهیم.



جدول ۱: ارتباط سرمایه فرهنگی زنان با زبان آن‌ها

جمع	غنی	متوسط	ضعیف	زبان یا ادبیات سرمایه فرهنگی
۱۱	۰	۶	۵	کم
۱۴	۳	۹	۲	متوسط
۱۰	۶	۴	۰	زیاد
۳۵	۹	۱۹	۷	جمع

بیشتر زنانی که سرمایه فرهنگی بالایی دارند، از ادبیات غنی (۶ نفر) برخوردار هستند و ۴ نفر بقیه، ادبیاتی در سطح متوسط دارند. در سطح سرمایه فرهنگی متوسط نیز بیشتر زنان دارای زبان غنی و متوسط هستند، درحالی‌که زنانی که دارای سرمایه فرهنگی کم هستند، به نسبت تقریباً مساوی دارای زبان ضعیف و متوسطی هستند. بنابراین، تقریباً می‌توان گفت که نوعی هماهنگی نسبی بین میزان سرمایه فرهنگی و چگونگی زبان یا ادبیات زنان وجود دارد.

جهت روشن شدن مطالب مطرح شده به پاسخ زنان به پرسشی درباره هنر، تعریف آن، و احتمال ارتباط با آن و مشغولیت هنری پرداختیم. برای شناسایی و تقسیم‌بندی زنان با توجه به پاسخ‌هایشان، نخست، سرمایه فرهنگی دوم، زبانشان بود. تعدادی از زنان پرسش را به خوبی فهم کرده و در مورد آن اطلاعات و حرف‌های زیادی داشتند. در حالی‌که، تعدادی دیگر حرف‌چندانی نداشتند و چندان در زندگی خود به اینگونه پرسش‌ها نیندیشیده بودند. سوم، از منظر روانی (روانکاوی متن) عدم رضایت از زندگی و حالات ناامیدی یا افسردگی، سستی، یا برعکس سلامت روان و شادی در متن دیده می‌شد. ضمن اینکه، کلمات کاربردی (هرمنوتیک) دنیای فکری هریک را نشان می‌داد. لازم به ذکر است که سطح تحصیلات نقش چشمگیری را نشان نمی‌دهد.

«والله... فکر می‌کنم زیبایی ... یا ... نمی‌دونم فکر می‌کنم چون موضوع شما راجع به خانواده است فکر می‌کنم همون درست تربیت کردن فرزندان این خودش یه هنر محسوب می‌شه ... خودم والله ... فکر می‌کنم همین که بتونم با همسر رفتار خوبی داشته باشم همدیگر رو درک بکنیم و حرف‌های همدیگر رو بفهمیم فکر می‌کنم بزرگ‌ترین هنر باشه یا خانواده‌ها

همین جور رفتار متقابل بین خانواده‌ها» (سرمایه فرهنگی پایین و زبان ضعیف، لیسانس).
 «به نظرم هم زیباست هم اینکه بسته به علاقه افراد داره حالا هرکس به یه دید نگاه می‌کنه ... خوب یکی هنرمنده شغلش اینه خوب تأثیر چی می‌گن زندگیش از نظر اقتصادی داره یکی نه کلاً دوست داره هنر رو اونجوری که دوست داره از هر نظری زیبا می‌کنه نسبت به اون علاقه‌ای که داره ... نه من معمولاً اگر خیلی وقت داشته باشم بیشتر کارهای سوزنی رو دوست دارم. ... آرامش پیدا می‌کنم دوست دارم سریع‌تر تمومش بکنم نتیجه‌اش رو ببینم» (سرمایه فرهنگی پایین و زبان ضعیف، فوق دیپلم).

«هنر در واقع یه ذوقی خارج از قراردادهای تعریف شده اجتماعی هست به نظر من یه چیزی که از درون می‌آد بیرون، درونی هستش، سلیقه‌ای هستش و ... ربطی هم به قراردادهای اجتماعی نداره ... هنر ببینید حالا مثلاً ... اگه نقاشی رو مثلاً به‌عنوان یه هنر در نظر بگیریم یا هر علاقه‌مندی که به هنر ارتباط داشته باشد تو درون یک نفر وجود داشته باشد به نظر من یه کمی آدم رو مشغول به خودش می‌کنه از فضای خارج از خودش به درون می‌ره و این حتی تو تعالیم دینی اخلاقی اینکه آدم با خودش خلوت بکند فارغ از دنیای اطرافش باشد یه آرامشی می‌ده و اون آرامش گاهی توی حتی مسائل خانوادگی هم تأثیر می‌گذاره یعنی شما اگر بتونید آرامش بگیرید زمانی رو اختصاص بدید به خودتون که فقط مال خودتون باشید فقط تو ذهن خودتون باشید به‌رحال رفتارتون هم یعنی انعکاسش رو توی برخورداتون متوجه می‌شید ... اون آرامش باعث می‌شه شما مثلاً حالا تحمل اطراف براتون یه کم راحت‌تر باشه تا اینکه مثلاً آدم به هیچ هنری علاقه نداشته باشه و فقط در حالت حالا اگه شما چون می‌گید از دید یک مادر فقط آدم باید سرویس بده و این به یه طولانی مدت که می‌شه آدم احساس یه خلأ تو وجود خودش می‌کنه که پس من خودم چی می‌شم، کی برم سراغ خودم؟» (سرمایه فرهنگی بالا و زبان غنی، لیسانس).

«من اصولاً می‌گم که کسی که گرایش به طرف هنر داره و هر چیزی رو از دید هنر نگاه می‌کنه یعنی اون ریزه‌کاری‌های اون کار رو می‌بینه و ... گرایش به هنر یعنی گرایش به طبیعت و خدا رو دیدن و درون رو بیرون ریختن که حالا ... البته هنر با اون هنری که من فکر می‌کنم هر کسی که دست به قلم، دست به خمیر، دست به خاک گل، هر چی می‌بره اینها همه تراوشات ذهن یک درون یک فردی که می‌ریزه بیرون، حالا به هر طریقی به هر فرمی مقایسه

نمی‌شه کرد که این نگارگریه این هنر بیشتره خوب وقتی می‌خوایم مقایسه کنیم توازنش رو میزانش رو بله ولی به طور کلی به معنای امر هنر تراوشات ذهنه این شخصه ... احساسش، خصوصیت تفکرش، برداشت‌هاش. فکر می‌کنم لطیف‌تر می‌شه مثل شعرگفتن، شعرگفتن هم یه هنره» (سرمایه فرهنگی بالا و زبان غنی، لیسانس).

بحث و نتیجه‌گیری

در تمام رشته‌های مختلف علوم انسانی اعم از فلسفه، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ، روان‌شناسی یا روانکاوی، بعد از جمع‌آوری اطلاعات، تحلیل و تبدیل آن‌ها به داده‌های مورد نظر پژوهشگر، تفسیر داده‌ها از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. زیرا، اطلاعات خوب بدون تحلیل دقیق فعالیت پژوهشگر را سطحی و بی‌ارزش می‌کند. به جرئت می‌توان گفت که در بسیاری از موارد اطلاعات جمع‌آوری شده از کیفیت خوب و از اعتبار خوبی برخوردارند، ولی مرحله دیگر پژوهش که تحلیل محتوای داده‌هاست، غالباً بسیار سریع و در مواردی سطحی به اتمام می‌رسد. در حالی که، کار اصلی پژوهشگر تحلیل دقیق محتوای مطالب جمع‌آوری شده و سپس مقایسه با نظریه‌های مطرح در پژوهش و ادبیات موجود و پژوهش‌های دیگر در این زمینه می‌باشد. نبود تحلیل دقیق محتوا ضعف بیشتر پژوهش‌های علوم انسانی، به‌خصوص در جامعه‌ماست.

به زبان دیگر، ما با مثلث «اطلاعات / متن»، «نظریه»، و «تحلیل» روبه‌رو هستیم. در این مثلث، در بیشتر پژوهش‌های جامعه‌ما، تحلیل، کمترین و ضعیف‌ترین جایگاه را دارد. در حالی که، در پژوهش‌های کشورهای غربی این بخش جایگاه اصلی را دارد. ضمن اینکه بیشترین پژوهش‌هایشان با روش کیفی صورت می‌گیرد. به‌همین دلیل است که هم به شناخت خوبی از جامعه خود می‌رسند و هم - به تعبیر شرق‌شناسانی چون ادوارد سعید (۱۳۸۳) - از جوامع دیگر شناخت خوبی پیدا می‌کنند. از طرف دیگر، به نظریه‌سازی نیز دست می‌یابند. شاید بتوان اینگونه مطرح کرد که در خیلی از پژوهش‌های کمی، به‌خصوص در جامعه‌ما که نظریه‌آزمایی ملاک است، اطلاعات خوب و واقعی را هم فراهم می‌کنند و از نظریه‌های مناسبی هم استفاده می‌کنند، ولی بیشتر در سطح توضیح ارقام جداول باقی مانده و تحلیل عمیق جدی و دقیق و کیفی نسبت به این اطلاعات صورت نمی‌گیرد. به‌عبارت دیگر، اطلاعات خوب با نظریه

مناسب به تنهایی کافی نیستند و تحلیل کار اصلی و بخش اساسی پژوهش است. تحلیل دقیق محتوای داده‌های مختلف آماری، به خصوص اطلاعات کیفی، یعنی واژه‌ای یا مفهومی، علاوه بر نتیجه بخش بودن اطلاعات خوب جمع‌آوری شده، کمک زیادی به شناخت علل و دلایل و شرایط وجودی نکات مثبت و منفی موضوعات مختلف پیرامون خود در زندگی هر روزه می‌کند. پس از شناخت گستردگی و دلایل وجودی مقوله‌ای یا موضوعی، امکان فهم بهتر و دقیق‌تر موضوع و ارائه راه حل‌های منطقی و واقع‌گرایانه میسر می‌شود. در نتیجه، پژوهش‌ها برای جامعه مفیدتر و کاربردی‌تر خواهند بود و کمک بیشتر و بهتری جهت پیشرفت و توسعه پایدار جامعه خواهند کرد. از این رو، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، مددکاران اجتماعی، مشاوران، روانکاوان، ادیبان، و حتی سیاستمداران می‌توانند به کمک تحلیل عمیق محتوای متن مصاحبه‌ها، اسناد، آثار ادبی و هنری به شناختی دقیق و واقعی از موضوع مورد نظر خود دست یابند. ضمن اینکه هر متنی را می‌توان با دیدگاه جامعه‌شناسی، روانکاوی، ادبی، و زبان‌شناسی مورد تحلیل محتوا قرار داد.

تحلیل محتوا، مانند هر علم دیگری آموختنی است و فقط با تمرین و تکرار (باردن، ۱۹۷۷: ۴۹) به راحتی می‌توان به طور خیلی دقیق متن‌های جمع‌آوری شده را فهمید و تحلیل محتوا کرد. یعنی، در تحلیل محتوا باید یاد بگیریم که خواننده خوب یک متن بشویم. به باور ناباکوف «خواننده خوب کسی است که تخیل، حافظه خوب، فرهنگ لغات و کمی هم درک هنری داشته باشد» (ناباکوف، ۱۳۸۹: ۸۰). البته، وی می‌افزاید: «اما آدم نمی‌تواند کتاب را بخواند، فقط می‌تواند آن را بازخوانی کند. یک خواننده خوب، یک خواننده مهم، یک خواننده فعال و خلاق یک بازخوان است» (همان: ۸۱). یعنی، بر اساس تفکر هرمنوتیک آنچه را که صاحب اثر گفته است را درک و فهم کند.

در تحلیل محتوا، به استناد اندیشه هرمنوتیک (هوی، ۱۳۸۶)، واژه‌ها و مفاهیم کاربردی توسط افراد مورد مطالعه (مصاحبه) یا اسناد مورد مطالعه (نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها) حائز اهمیت است؛ ولی باید توجه داشته باشیم که هنگام تفسیر مفاهیم، ذهن یا فرهنگ پژوهشگر در انتخاب واژه‌ها و کلمات و تعبیر آن‌ها نقشی نداشته باشد (لورو، ۱۹۸۸). معنی واژه‌ها، در ارتباط با محیط فرهنگی فرد مورد مطالعه و بر اساس اهمیتی که وی به آن‌ها می‌دهد مهم است.

تحلیل محتوا دارای مراحل مختلفی است که پژوهشگر باید آن‌ها را طی کند تا به اهداف

خود و محتوای آشکار و پنهان متن مورد بررسی برسد. تحلیل اولیه متن، انتخاب واحد تحلیل، شناسایی کلمات معنی‌دار متن، شناسایی تم‌ها، و تحلیل عمیق هر متن و سپس طبقه‌بندی کردن داده‌ها و سرانجام تبیین نتایج، مراحل هستند که پژوهشگر طی می‌کند تا به شناخت دقیق و عمیق مورد نظر خود برسد.

تحلیل محتوا در صورت خوب، دقیق، و عمیق بودن، نه فقط کمک زیادی به فهم و حل مسائل موجود جامعه می‌کند، بلکه امکان رسیدن به نظریه‌های بومی را فراهم می‌سازد (منادی، ۱۳۸۹). مشکلی که چند دهه‌ای است که جامعه علمی ما با آن دست به گریبان است و بحث و جدل‌هایی را به همراه داشته است.



منابع

- بارکر، کریس (۱۳۸۷). *مطالعات فرهنگی: نظریه و عملکرد*. ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بتلهایم، برونو (۱۳۸۶). *افسون افسانه‌ها*. ترجمه اختر شریعت‌زاده. تهران: هرمس.
- پاینده، حسین (۱۳۸۵). *قرائتی نقادانه از آگهی‌های تجاری در تلویزیون ایران*. نقد ادبی و مطالعات فرهنگی. تهران: روزنگار.
- پاینده، حسین (۱۳۹۰). *گفتمان نقد: مقالاتی در نقد ادبی*. تهران: نیلوفر.
- پرستش، شهرام (۱۳۹۰). *روایت نابودی ناب*. تحلیل بوردیوی بوف کور در میدان ادبی ایران. تهران: ثالث.
- پوینده، محمدجعفر (۱۳۹۰). *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*. جمعی از نویسندگان. گزیده و ترجمه پوینده محمدجعفر. تهران: نقش جهان مهر.
- سید حسینی (۱۳۸۹). *مکتب‌های ادبی*. جلد اول و دوم. تهران: نگاه.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۳). *شرق‌شناسی*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ چهارم.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۰). *صادق هدایت و هراس از مرگ*. بوف کور، تاریخ فرهنگی و اسطوره گشی. تهران: مرکز.
- فروید زیگموند (۱۳۷۸). *تعبیر خواب و بیماری‌های روانی*. ترجمه ایرج پورباقر. تهران: مؤسسه انتشارات آسیا.
- فروید، زیگموند (۱۳۷۹). *آسیب‌شناسی روانی زندگی روزمره*. ترجمه محمدحسین وقار. تهران: اطلاعات.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۴). *تفسیر خواب*. ترجمه شیوا رویگران. تهران: مرکز.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۶). *رویاها، سخنرانی‌هایی در معرفی روانکاوی*. ترجمه فرزاد پروا. تهران: چشمه.
- فروید زیگموند (۱۳۸۷). *روانکاوی لئوناردو داوینچی*. ترجمه پدرام راستی. تهران: ناهید.
- کالر جاناناتان (۱۳۸۶). *فردینان دو سوسور*. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
- کانرتون پل (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی انتقادی*. آدورنو، هابرماس، بنیامین، هورکهایمر، مارکوزه و

نویمان. مترجم: حسن چاوشیان. تهران: اختران.

گال مردیت و همکاران (۱۳۸۶). *روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روانشناسی*. جلد دوم مترجمان، احمد نصر و همکاران. تهران: سمت.

مارشال کاترین؛ گرچن ب. راس من (۱۳۷۷). *روش تحقیق کیفی*. مترجمان: دکتر علی پارسائیان و دکتر سید محمد اعرابی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

منادی، مرتضی (۱۳۸۹). *روش کیفی و نظریه‌سازی*. مجله راهبرد. نشریه علمی - پژوهشی مرکز تحقیقات استراتژیک. سال نوزدهم، بهار، شماره ۵۴.

منادی، مرتضی (۱۳۹۲). *مصرف‌کننده‌های فضاهاى فرهنگى*. بررسی تطبیقی زنان شاغل و خانه‌دار تهرانی. *فصلنامه علمی پژوهشی اجتماعی روانشناختی مطالعات زنان*. دانشگاه الزهراء. دوره ۱۱، شماره ۲، تابستان.

موشتوری، آنتیگون (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی مخاطب در حوزه فرهنگى و هنرى*. ترجمه حسین میرزایی. تهران: نی.

ناباکوف، ولادیمیر (۱۳۸۹). *درباره مسخ کافکا*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: انتشارات نیلوفر.

هینیک ناتالی (۱۳۸۴). *جامعه‌شناسی هنر*. ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران: انتشارات آگه.

هوی دیوید ک. (۱۳۷۸). *حلقه انتقادى*. هرمنوتیک تاریخ، ادبیات و فلسفه. ترجمه مراد فرهادپور تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

- Bardin Laurence (1977). *L'analyse de contenu*. Paris, P.U.F.
- Bernstein Basil. (1976). *Langage et classes sociales. Codes socio - linguistiques et contrôle social*. Présentation de Jean - Claude Chamboredon. Paris: Minuit. Le sens commun.
- Bettelheim Bruno. (1976). *Psychanalyse Des Contes de Fées*. Paris: Collection Réponses/Robert Lafont.
- Boumard Patrick. (1982). *Un conseil de classe très ordinaire*. Témoigner/Stock 2.
- Bourdieu Pierre et Passeron Jean-Claud. (1971). *La Reproduction, élément pour une théorie du système d'enseignement*. Paris: Les Editions de Minuit. Le sens commun.
- Bourdieu Pierre. (1989). *Le sens pratique*. Paris: Les éditions de Minuits.
- Freud Sigmund. (1989). *Cinqu psychanalyse*. Paris: P.U.F.
- Hess Rémi. (1989). *Le lycée au jour le jour*. Paris: Meridiens Klincksieck.
- Lapassade Georges. (1991). *L'ethnosociologie*. Meridiens Klincksieck. Paris.

- Laplantine Francois.(2000). *La description Ethnographique*. Paris: Nathan, Université.
- Le Play Frédéric (1989). *La Méthode Sociale*. Paris: Meridiens Klincksieck.
- Lourau René.(1988). *Le journal de recherche*. Paris: Meridiens Klincksieck.
- Luze Huber de.(1997). *L'ethnométhodologie*. Paris: Edition anthropos.
- Plaisance Eric. (1986). *L'enfant, la maternelle, la société*. Paris: P.U.F. L'éducateur.
- Segalen Martine.(1987). Objets domestiques de la vie ouvriere. *Ethnologie française*, t 17, no 1.
- Sirota Régine. (1988). *L'école primaire au quotidien*. Paris: P.U.F. Pédagogie d'aujourd'hui.

